

هو العليم

اهمیت و جایگاه علم‌آموزی در سیر و سلوک

و آداب برگزاری جلسات

بیانات

آیة الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سره



آداب و ملاکات برگزاری جلسات

در این جلسه که خدمت رفقا هست، واقعاً من خیلی مشتاق هستم و بودم که خودم هم شرکت کنم و استفاده کنم؛ و صحبت هم صحبتِ مجامله و مسامحه و اینها نبوده است. واقعاً خودم تمایل داشتم و دارم که در این مجالس باشم. و علتی هم که در سال گذشته نبودم [و] گاه‌گاهی خدمت رفقا می‌آمدم، علتش حداقل تقصیر نبوده و شاید قصور بوده است؛ و وضعیت خودم از نظر اشتغال و کار و... به نحوی است که حضورم در مجالس یک قدری کمتر شده است. ولی دیدم که بالأخره خودِ خدمت رفقا رسیدن هم خودش مهم است؛ یک کار مهمی است و چرا باید ترک شود؟! لذا به دوستان عرض کردم که امسال اگر خداوند توفیق بدهد، خودم در این مجلس بیشتر بیایم و از مطالبی که می‌گذرد بیشتر مطلع بشوم و خودم هم بتوانم بیشتر بهره ببرم و این بهره را خودم احساس می‌کنم.

مطالبی را که الآن ما با رفقا در میان می‌گذاریم، رفقا باید بدانند که این مطالب، مطالب من درآوردی از طرف ما نیست. جریانات و صحبت‌ها و کیفیتِ ادارهٔ مجالس و محافل و روابط، مطالبی بوده که از زمان گذشته بوده است - از زمان‌های سابق بوده - از زمان خود مرحوم پدرمان بوده است. گرچه حالا یک تغییرات جزئی ممکن است در برهه‌ای از زمان‌ها نسبت به موقعیت و صلاح‌دیدِ وقت حاصل بشود.

شروع جلسات بین الطلوعین با نماز صبح

مثلاً در قضیهٔ نماز صبح^۱، خب در زمان ایشان رسم بر این بوده است که افراد نماز را می‌خواندند و بعد در مجالس روضه [بین الطلوعین] می‌آمدند. و لکن ما بنا را بر این گذاشتیم که نماز همان‌جا خوانده بشود و این خودش با میل رفقا بوده است. حتی پیشنهاد آن هم از طرف بنده نبوده است. ولی علتی که ما این مسئله را پذیرفتیم این بود که جهتی برای مخالفت ندیدیم؛ اینطور نیست که چون در زمان ایشان بنا بر این بوده که افراد بعد از نماز به مجلس بیایند پس این یک قانون الهی و وحی منزل من عندالله است و قابل تخطی و تجاوز نیست؛ نه! مرام ایشان در آن موقع بر تسامح بوده است، والا اگر برای ایشان هم امکان داشت که صبح‌ها [نماز] را به جماعت بخوانند، می‌خواندند.

حالا اینکه بخواهند افراد را از قبل از طلوع فجر به مجلس بکشند و بعد هم بگویند که برای نماز بیا، خب سخت است! بالأخره موقعیت مرحوم آقا با ما فرق می‌کند. ایشان به عنوان یک شخص بزرگ و مرشد و

^۱ جلسات اعیاد و شهادت‌نامه علیهم السلام در منزل مؤلف محترم با اقامه نماز صبح شروع می‌شده است. (محقق)

مدیر و سائق^۱ و قائد این جریان و مکتب [بوده] و طرح این مسئله شاید برای ایشان یک قدری مشکل بوده است. لذا افراد را از نقطه نظر شرکت [در مجالس] در سعه قرار داده بودند. والا خیلی از افراد می آمدند و نمازشان را هم در آنجا می خواندند و ذکرشان را هم در آنجا می گفتند، - در همان زمان مرحوم آقا - ولی ایشان این را هیچ وقت به عنوان یک سنت تلقی نکردند.

ما دیدیم که رفقا خودشان مایل هستند و حالا که تمایل دارند، خب چه اشکالی دارد، هر کسی بخواهد می آید و هر کسی نمی خواهد نیاید و این هم یک سنت نیست، بلکه به دلخواه افراد است.

بله، شرکت کردن در مجلس بعد از شروع - [وقتی] که منبری می خواهد بیاید - صحیح نیست. زیرا حواس منبری پرت می شود و انسان باید قبل از اینکه منبری بیاید، در مجلس بیاید. این هست و درست است. ولی اینکه حتماً باید برای اوّل وقت و نماز بیاید، نخیر! این نه در زمان ایشان بوده و نه سنت بوده و نه واجب؛ هر کسی به مقتضای حال خودش بخواهد برای نماز بیاید، در باز است. نماز هم یک قدری دیرتر شروع می شود تا اینکه افراد برسند.

و حتّی اعتراض هم شده است که مگر بنا بر این نیست که نماز همیشه در اوّل وقت باشد؟! خود ما هم مگر نمی گوییم: که مرحوم پدرمان در مسجد که می رفتند، سر اوّل وقت نماز می خواندند، هر کسی بود [که بود و] هر کسی هم نبود [که] نبود، می خواست خودش را برساند. گفت: هر که طاووس خواهد جور هندوستان کشد! هر کسی می خواهد اول وقت [نماز بخواند باید خودش را برساند]. کار ملائکه اوّل وقت است و اتفاقاً هم [کارشان] خیلی سبک است! چون کسی اوّل وقت نماز نمی خواند، همه دیر وقت می خوانند. اگر کسی می خواهد درست ثبت شود، اینها که در دفتر رفت عوض و بدل نشود، بیاید اوّل وقت بخواند، آخر وقت سرشان خیلی شلوغ است! همه می بینند دارد قضا می شود، می گویند زود نماز را بخوانیم و آنجا پرونده ها پس و پیش می شود، چون خیلی شلوغ است! در روایت هم داریم: «اول الوقت رضوان الله و آخر الوقت غفران الله»^۲. روی این حساب می گویند: «شما که خودتان می گوید مرحوم آقا این طور بودند، چرا نماز برای صبح بیست دقیقه دیر می شود.»

^۱ راهبر

^۲ فقه الرضا علیه السلام، ص 71؛ بحار الأنوار، ج 79، ص 349:

«قال عليه السلام: "إعلم أنّ لكلّ صلاةٍ وقتين: أوّلٌ و آخرٌ؛ فأوّل الوقتِ رضوانُ الله و آخرُهُ عفوُ الله. و نَروى أنّ لكلّ صلاةٍ ثلاثة أوقاتٍ: أوّلٌ و أوسطٌ و آخرٌ؛ فأوّل الوقتِ رضوانُ الله و أوسطُهُ عفوُ الله و آخرُهُ غفرانُ الله، و أوّل الوقتِ أفضلُهُ. و ليس لأحدٍ أن يتخذَ آخرَ الوقتِ وقتاً، و إنّها جعلَ آخرُ الوقتِ للمريضِ و المُعتَلِّ و المسافرِ.»

جهتی که هست و بنده عرض کردم این است: آن موقع این تأخیر، تأخیر غیر صحیح بوده و تاخیر نابه‌جا بوده است. موقع ظهر است و خب شخص می‌تواند بیاید و نمی‌آید! ولی این تأخیری که در اینجا می‌شود، به جهت رعایت خودِ حال افراد است که افراد با وجود عدم وسیله [نقلیه] که الان دارند از جاهای دور می‌آیند، این خدا را خوش نمی‌آید که انسان بخواهد این زحمت را ندیده بگیرد. در آنجا زحمتی نیست، و در اینجا شخص در تلاش است [اما] نمی‌رسد. همه که خانه‌هایشان در دو متری و پنج متری اینجا نیست. بعضی‌ها از آن طرف شهر می‌خواهند بیایند.

قضیه، قضیه چیست؟! قضیه مشابه - قضیه‌ای است که برای رفقا عرض کردم - قضیه سید بحرالعلوم در مسجد کوفه با آن کسی که برایش قلیان چاق می‌کرد و برای او می‌آورد. این [تأخیر در نماز] به آنجا می‌خورد نه به اینجا. در هر جایی باید انسان رعایت کند و موقعیت را تشخیص بدهد. اگر آن مورد در آن وضعیت هست، این مورد هم هست! بله! نشستن و بیخود صبر کردن و اینها، خارج از برنامه است.

علی‌کل حال مسئله به این کیفیت است که سعی می‌شود برنامه‌هایی که هست از نظر محتوا و از نظر کیفیت بر طبق همان کیفیتی باشد که در زمان گذشته بوده است، گرچه از نظر کمیّت و از نظر تغییر و تحولات عرضی شاید بر حسب اختلاف زمان و مکان اختلاف داشته باشد، ولی اصلش همان است.

کیفیت تعیین زمان جلسات

مثلاً در [مورد] جلسات شب‌های سه‌شنبه این‌طور نبوده که نظر مرحوم آقا بر این باشد که حتماً شب سه‌شنبه باشد، نه! بنده به عنوان فرزند ایشان در اینجا می‌گویم که خصوصاً شب سه‌شنبه مورد نظر نبوده است. ولی عصر جمعه، خصوصیت زمانی‌اش مورد نظر است و همیشه هم بنا بر این بوده است که در عصر جمعه، افراد خلوتی داشته باشند و چه خوب که این خلوت را همراه با سایر رفقا و دوستانشان داشته باشند و به ذکر و دعای سمات و اینها پردازند. این سیره‌ای بوده که از سابق برای همه بزرگان این سیره بوده است.

ولی نسبت به جلسه شب سه‌شنبه این‌طور نبوده است. شب سه‌شنبه [را] ایشان فقط به عنوان یک پیشنهاد مطرح کردند و الا خودشان می‌فرمودند:

که رفقا باید هر شب با هم جلسه داشته باشند و اینکه ما می‌گوییم شب سه‌شنبه از باب اضطرار است که فقط منحصر به عصر جمعه نباشد! منتها چون می‌بینیم [که] نمی‌شود، عملاً نمی‌شود [هر شب با هم جلسه داشته باشند] [و اگر] بگوییم دو شب بیایند، سروصداها از جاهای دیگر بلند می‌شود که این چه وضعی است! این چه سلوکی است! این چه برنامه‌ای است! این چه و این چه! لذا برای کم کردن فشارها و تخفیف مصائب و مشاغل حالا می‌گوییم هفته‌ای یک شب بیایید که خیلی در اینجا مسئله‌ای نباشد!

اهمیت و لزوم ارتباط بین سالکین راه خدا

والا اینکه رفقا هر شب و هر روز همدیگر را ببینند، یک واقعیتی است که تأثیر می‌گذارد؛ یعنی ما نباید

این قضیه را شوخی بگیریم. رفیق در دیدن رفیق خود توشه می‌گیرد، برای او مسائلی حل می‌شود، دفع مشکلاتی می‌شود، دفع مفاسدی می‌شود. همین قدر [که] مثلاً در خیابان: «سلام و علیکم، حال شما خوب است؟ خدا حافظ شما» همین جلوی خیلی [از] مسائل را می‌گیرد. چقدر طول کشید؟ سه ثانیه، چهار ثانیه! منتها ما نمی‌فهمیم، ما تشخیص نمی‌دهیم، اصلاً ما خیال می‌کنیم که باید در مجلس حضور داشته باشیم، حضرت آقا هم تشریف بیاورند در اینجا افاضه بفرمایند، آن وقت این تأثیر می‌گذارد! نه خیر این تأثیری ندارد! تأثیر همان ارتباطی است که بین رفیق و بین رفیق برقرار می‌شود. این موثر است! انسان هم می‌آید صحبت هم می‌کند، وقت شد حرف می‌زند [وقت] نشد [حرف] نمی‌زند، یا من می‌آیم خدمت رفقا مطالبی می‌گویم یا خود رفقا می‌آیند مطالبی که بوده را می‌گویند.

اهتمام مولف در نظارت بر مطالب سلوکی

مهم در مسئله این است که بسیاری از افرادی که در این مجالس شرکت می‌کنند، اینها افرادی هستند که در زمان خود مرحوم آقا بوده‌اند، آن مطالب را دیده‌اند، حال و احوال و اطوار وضعیت ایشان را مشاهده کرده‌اند و مطلب تا حدودی دستشان است و از آن طرف، ما هم هستیم و در خدمت رفقا هستیم. مطلبی باشد، ان شاء الله مطرح می‌شود، مشکلی باشد، شکی شبهه‌ای باشد، اینها مطرح می‌شود. از این نقطه نظر جای هیچ‌گونه نگرانی نیست که حالا بخواهد یک [اشتباهی بشود].

چون بعضی اوقات انسان یک مطالبی می‌شنود که آیا فلان قضیه‌ای که [اتفاق افتاده است]، آیا موافق با نظر آقا هست یا نه؟ مثلاً فرض کنید که آیا در روز [های] ماه رمضان مجالسی که بوده، این مورد نظر هست یا نه؟ خب اگر [مورد نظر] نبوده که بنده در آنجا نمی‌روم و در آنجا شرکت نمی‌کنم! من که با رفقا رودر بایستی ندارم [در اینکه] بگویم این مجالس نباشد یا باشد. باید رفقا این را بدانند من با کسی رودر بایستی ندارم. در مسئله صلاح رفقا و در مسئله ارتباطات و صلاح و روابط رفقا، بنده با هیچ‌کسی رودر بایستی ندارم و اگر هم صریح نتوانم مطلبی را بگویم، به نحوی که شخص متوجه بشود که چه نظری نسبت به آن جریان دارم، مطلب را گفته‌ام و به یک نحوی مسئله را بیان کرده‌ام.

همین قضیه [جلساتی] که در ظهر ماه مبارک رمضان هست؛ در اینجا اصل مسئله به این کیفیت بوده [است] که ما یک روزی داشتیم در خدمت ایشان^۱ می‌رفتیم و من جریان ظهر ماه مبارک رمضان را گفتم که ایشان (مرحوم علامه طهرانی) فرمودند که: «در صحبت ظهر ماه مبارک رمضان یک اثری است که آن اثر در شب نیست.» من این را به ایشان (یکی از رفقا) گفتم.

^۱ منظور گوینده یکی از رفقای ایشان است.

ایشان پیشنهاد کردند که: چه اشکال دارد که ظهرها هم یک مجالسی باشد؟! گفتم که بسیار خوب است، منتها این مسئله‌اش در آمدن و رفتن بر عهده خود رفقا است؛ هر کسی بخواهد بیاید [و] هر کسی می‌خواهد نیاید. اینجا اداره نیست که یک کسی بیاید کارت بزند و تماشا کند. اصلاً در کار ما این حرف‌ها و این مسائل و اینها نبوده است. و زمینه و بستر برای این قضیه [مجالس ظهرهای ماه رمضان] باید آماده بشود.

یعنی من آنچه را که از زمان مرحوم پدرمان هست، خدمت رفقا می‌گویم؛ هر کسی می‌خواهد عمل کند، هر کسی هم که نمی‌خواهد نکند. هیچ اجباری نیست. ولکن این نحوه نباشد که بگویند مطلب گفته نشده است! بنده مسئله را می‌گویم که وضعیت زمان ایشان به این کیفیت بوده، مطالبی که از ایشان شنیدم به این نحو بوده و نظر ایشان به این کیفیت بوده، حال و هوا به این مسئله بوده و رضای خدا در این قضیه است. حالا یک شخصی مشکل دارد [و] نمی‌تواند، خب نمی‌تواند نتواند. اجباری نیست خب نمی‌تواند بیاید دیگر! یک کسی یک روز در میان می‌تواند بیاید، خب یک روز در میان بیاید. یک کسی دو روز در میان می‌تواند بیاید. یک کسی می‌گوید که من اصلاً نمی‌خواهم بیایم، من می‌خواهم فقط روزه بگیرم و حوصله ندارم که بلند شوم بروم در فلان مجلس هم شرکت بکنم. درست شد؟! این یک مسئله‌ای است که خلاصه هست.

مراد از حلقه ذکر

و این را هم ما باید بدانیم که فیض خدا منحصر در جایی نیست. یک دفعه ممکن است فیض خدا از یک گوشه‌ای درآید و انسان به واسطه غفلت از آن محروم بماند. خلاصه ما نمی‌توانیم این حساب و کتابی که در آن طرف هست آن حساب و کتاب را ما نمی‌توانیم چندان ملاحظه کنیم. بزرگانی که در این قضایا و مسائل بودند و مطالبی که آنها درک کردند، یک قدری برای ما پرده این مسائل را بالا می‌زند.

مرحوم آقای بیات - خدا رحمتش کند - ایشان می‌گفتند که:

وقتی صبح‌ها منزل رفقا جلسه بود، ما وقتی حرکت می‌کردیم می‌رفتیم، قبل از اذان راه می‌افتادیم - و در آن زمان جوانی ایشان اصلاً ماشین نبود، ماشین نبود آن موقع! از یک نقطه همدان به یک نقطه دیگر می‌رفتند. می‌گفتند: - من وقتی حرکت می‌کردم، نیم متر پای من در برف می‌رفت، یعنی پنجاه سانت برف آمده بود و من اولین کسی بودم که در این برف‌ها پا می‌گذاشتم تا به منزل آن رفیق می‌رسیدم و وقتی می‌رسیدم، درب منزل را می‌بوسیدم! [زیرا] اینجا منزلی است که دوستان خدا می‌خواهند در اینجا بیایند و در اینجا حلق ذکر است.

حلق ذکر یعنی حلقه ذکر. حلقه ذکر یعنی جمعیت ذکر. افرادی که می‌نشینند و به یاد خدا هستند، نه به یاد دنیا! نه به یاد اینکه امروز بنزین گران شد [و] فردا آرد ارزان شد! نه به یاد اینکه چه کسی فردا می‌خواهد نماینده شود و چه کسی می‌خواهد وکیل بشود؛ اینها یاد خدا نیست!

یاد خدا عبارت است از: «تطبیق موقعیت انسان، موقعیت زندگی و موقعیت حال و احوال بر اساس

رضای پروردگار. « این جایی که برای انسان این تطبیق را به وجود می‌آورد، به آن حلق ذکر می‌گویند. انسان در آنجا کیفیت تطبیق را می‌یابد، می‌فهمد و به دست می‌آورد که چه باید کرد و چگونه باید انسان زندگی خود را بگذراند و چگونه انسان باید با افراد معاشرت کند؟! آیا به یک رفیق که می‌رسد سر خود را این طرف کند [و] سلام نکند، این زندگی کردن است؛ یا اینکه با روی باز برخورد کند؟! آیا به رفیقی می‌رسد با گشاده‌رویی برخورد کند یا یک طوری سر خود را پایین بیندازد؟! در این گونه مجالس این مطالب باید گفته بشود و صحبت بشود تا اینکه انسان اگر خداوند نسبت به او توفیق بدهد، راه و روش سعادت را یاد بگیرد.

اهمیت حضور در جلسات

علی‌کل حال چند مطلب است که بنده می‌خواستم این مطالب را خدمت رفقا عرض کنم. یکی اینکه نفس حضور در این مجالس نفس حضور فی حد نفسه خودش موضوعیت دارد؛ یعنی برای انسان این مسئله - همان طوری که عرض کردم - امداد می‌کند و کمک می‌کند و انسان را نسبت به حال و وضعیت خودش، نسبت به مسائل درونی خودش، انسان را نسبت به آنها تازه می‌کند و حال انسان را نسبت به راه و اینها تازه می‌کند، به جای اینکه انسان بخواهد با افراد دیگر برخورد کند و از آنها متأثر بشود و از آنها مسئله در ذهن او قرار گیرد. آمدن در این مجالس که افراد با اشتراک در مسیر در این مجالس حضور دارند، این مسئله برای انسان مسئله مهمی است.

نگوییم [که] فلان رفیق که وارد این مجلس می‌شود، یک نقص‌هایی دارد! مگر خود ما نقص نداریم؟ مگر خود ما جزو ملائکه و فرشتگان هستیم؟! نگوییم او الآن فلان کار را انجام می‌دهد [لذا] چه فایده [دارد] بیاییم [کنار او] [بنشینیم]! او که الآن فلان نقص را دارد. خود ما سه تا [نقص] داریم، اضافه داریم! خود ما از نظر وضعیت خودمان معلوم نیست وضعیتمان از افراد دیگر مناسب‌تر باشد. همه ما آمدم [و] می‌خواهیم نقائصمان را برطرف کنیم. کم کم، یواش یواش با مجاهده، با توفیق خدا، با متابعت از برنامه بزرگان، انسان این وضعیت را و حال خودش را باید مدام التیام ببخشد.

معیار پیشرفت انسان در سیر و سلوک

مرحوم آقا می‌فرمودند:

قیاس و معیار برای پیشرفت این است که انسان در وجود خودش ببیند که آیا نسبت به سال گذشته، نسبت به شش ماه گذشته، علاقه او و عشق او و استحکام او نسبت به راه، بیشتر شده یا کمتر شده است؟ اگر دید که بیشتر شده است، باید بفهمد که رشد کرده است.

یعنی اگر دید بیشتر می‌تواند پای کار بایستد، بیشتر می‌تواند از این مکتب دفاع کند، بیشتر می‌تواند خودش را تطبیق بدهد! خودش را تطبیق بدهد!

و خلاصه اینها به حرف نیست، به عمل است که انسان از نظر عمل تا چقدر می تواند جلو بیاید. خدا هم برای انسان در هر روز مواردی [را] پیش می آورد که انسان خودش را محک بزند. خیال نکنید که [امتحان] برای انسان فقط در یک سنین مشخص است، نه خیر! انسان سنش هم بالا برود باز این محک وجود دارد؛ نسبت به رفیقش، نسبت به زن و بچه اش، نسبت به مسائل خارجی. [مثلاً] انسان در یک قضیه قرار می گیرد و می تواند یک کار را برای خدا انجام دهد [ولی] انجام نمی دهد! [در حالی که] می تواند! در یک مسئله ای قرار می گیرد، در یک موقعیتی قرار می گیرد، می خواهد خود را از یک مشکل بیرون بیاورد، خدا می گوید: [عجب!] می خواهی [خود را] بیرون بیاوری، بیرون بیاور! اشکالی ندارد، ولكن رضای من در این است که فعلاً با این مشکل بسازی! همین جا یک امتحان شد، تمام شد! اگر آمد و قبول کرد، جلو رفته [است] والا اگر آمد و شروع کرد خودش را توجیه کردن [که] نه! دیگر خسته شدم و دیگر حوصله ندارم و حالا مگر بقیه چه کار کردند که ما هم بخواهیم این کار را بکنیم! و به یک نحوی آمد و این ندهای درون را نشنیده گرفت، این تلنگرهای وجدان را که خدا این تلنگرها را در نفس او و در مغز او می زند، اینها را ندیده گرفت و رد شد! خب بله! ممکن است به یک [راحتی برسد اما] اولاً معلوم نیست به راحتی برسد. خیلی خب حالا [که] رسید، [آیا] تمام شد؟ نه! گیر کرده [و] رفوزه شده [است] فایده ندارد! رفوزه شده [است] خیال می کند الآن راحت است، خیال می کند که یک مشکل را پشت سر خودش گذاشت، ولی این مشکل را پشت سر خود گذاشتن، مساوی با توقف او است! او الآن اینجا ایستاده، و بعد هم خوشحال از اینکه رد شده [است] و از این موقعیت بیرون آمده است.

تضاد بین سلوک راه خدا و عافیت طلبی

پس بنابراین ما در این دنیا برای عافیت نیامدیم. که عافیت به قول خواجه:

رند عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار *** کار مُلک است آن که تدبیر و تأمل بایش

در مقامات طریقت هر کجا کردیم سیر *** عافیت را با نظر بازی خلاف افتاده بود^۱

عافیت برای انسان [مهم] نیست، بلکه انجام رضای الهی و تکلیف، آن برای انسان مهم است! من هم الان خیلی جاها بخواهم بروم، برایم مشکل است. [مثلاً بگویم] فلان جا با ما فلان کار را کردند، حالا بنده بلند شوم [آنجا] بروم؟! نه. یک جور می گویم: نه، وقت ندارم و الآن حال ندارم و الان حوصله ندارم و...! درست شد؟! ولی وقتی نگاه می کنم [که آیا] رفتن در اینجا رضای خدا هست یا نه؟ تمام شد! دیگر قضیه تمام است. حالا که این را می فهمم دیگر باید از خدا توفیق برای عمل هم بخواهم و دنیا هم هیچ وقت بی فراز و

^۱ دیوان حافظ، غزل ۲۱۲

نشیب نمی شود.

قبل از اینکه آدم در این دنیا بیاید، قبل از این در بهشت جنگ و دعوا نبود، که بر سر همدیگر بزنند! اما همین که این آدم پای خود را روی زمین گذاشت، دعوا شروع شد. اول بین دوتا بچه‌های او دعوا شروع شد. یکی زد دیگری را کشت، حالا ای کاش دعوا فقط به مشت و لگد ختم می شد! آقا برداشت کشتش! قابیل زد هابیل را کشت! از همان موقع دعوا شروع شد تا روز قیامت!

و این [طور] هم خیال نکنید که ما یک روزی در این دنیا زندگی کنیم که همه با ما در صلح و صفا باشند، نه! یکی از ما خوشش می آید، یکی از ما بدش می آید، یکی از ما ایراد می گیرد، آن یکی می گوید عجب آقای خوبی است مثل او نداریم! آن یکی می گوید برو آقا اینها همه‌اش دکان و دستگاه است. - همین الآن هم دارند می گویند! -

نه این و نه آن! فقط باید ببینید چه چیزی تشخیص می دهید و همان را جلو ببرید و مواظب همان باشید! و از این طرف هم، از مسائلی که برای انسان پیش می آید، انسان از اینها عبرت بگیرد و راه خودش را تصحیح بکند.

پیغمبر آمد، آیا توانست مردم را درست کند؟ نه خیر! دلیلش [این است که] وقتی که از دنیا رفت چند نفر دنبال ولایت بودند؟ سه، چهار نفر! بقیه کجا هستند؟! دنبال ابوبکر بودند! بیست و سه سال زحمت پیغمبر هوا رفت! دنبال ابوبکر بودند! امیرالمؤمنین رفت، چند نفر دنبال او بودند؟ چند نفری دنبال امام حسن بودند و بقیه همه جزو [لشگر] معاویه رفتند! همین طور همین طور ... حالا آیا این اشکال به امیرالمؤمنین [و] به پیغمبر برمی گردد؟!!

می گویند: اگر آقا و مکتبش درست بود، چرا بعد از ایشان این حرف‌ها اتفاق افتاد، بله؟! آقا بالاتر است یا پیغمبر؟! کدام بالاتر هستند؟! پس اگر پیغمبر درست بود، چرا بعد از بیست و سه سال باید چهار تا دنبال علی بروند، پس اشکال از آنجا است؟! نه!

عقل معیار برای تشخیص حق و باطل

مسیر خدا مسیر عالم امتحان است؛ راه خدا راه امتحان است؛ راه امتحان است؛ عالم تشریح عالم امتحان است. عالم تربیت و تزکیه و تکامل، عالم امتحان است. همان حرفی را که خودمان بالای منبر می رویم به بقیه می زنیم، خودمان [وقتی] پایین می آییم به آن عمل نمی کنیم! [عالم] عالم امتحان است!

این همه مرحوم آقا در زمان حیاتشان گفتند: «معیار برای تشخیص حق و باطل عقل است.» این همه گفتند! این همه گفتند! حالا آقا برای بنده نامه می نویسد: عقل را کنار بگذار، عشق را بچسب. عجب! چه چیزی را بچسب؟! البته بنده هم یک جوابی دادم که مناسب با [حرفش] باشد.

بیست سال پدر ما گفت که «من عاقل تر از آقای حداد در دنیا ندیدم!» نگفت عارف تر ندیدم، [این را] نگفت. گفت: که عاقل تر ندیدم!

آن وقت می گوید: عقل را کنار بگذار!

به جای آن چه بیاید؟ دیوانگی بیاید؟ جنون بیاید؟! خلی بیاید؟! که [البته] آمده است! یعنی چه عقل را بگذاریم کنار؟ [آن وقت] چه چیزی به جایش بگذاریم؟!

آخر تو برو آن روایت موسی بن جعفر در کتاب کافی را بخوان که تمام ملاکها را براساس عقل قرار داده‌اند. او بهتر می فهمید یا تو؟ چه کسی بهتر می فهمید؟! برو آن کتابُ العقل و [الجهل] کافی را مطالعه بکن! مطالبی که مربوط به عقل آمده [است]!

چرا دنبال عقل نمی رویم؟! چون گیر می کنیم [و] صاف مچمان را می گیرند! صاف مچ را می گیرند! [اگر بپرسند] شما به چه ملاکی این کار را کردی؟ صاف می ماند! مجبور است. چه بگوید؟! مجبور است بگوید ما عقل را کنار گذاشتیم. همین است دیگر...

[اگر بپرسند] چرا [و] به چه ملاکی شما این حرف را زدی؟ به چه ملاکی این راه را رفتی؟ به چه ملاکی این مطلب را پذیرفتی؟ ملاک تو و حجت شرعی برای قبول این مسئله چه بود؟ چیست؟ صاف نگاه می کند! اما وقتی عقل کنار رفت به جای آن چه می شوی؟! [می شوی شخصی که میگوید:] «آقا، عشقم گرفته [است که] من از ایشان اطاعت کنم! خوب آن عشق است دیگر! آن را دیگر نمی شود کاریش کرد! و نمی شود به تو گفت که چرا؟ عشق است! خوب عشق است دیگر!

گفتم: اگر عشق است! بنده هم عشقم به خیلی چیزها گرفته [است]؛ اگر قرار بر این است، تشریف بیاورید و با خودتان هم بیاورید! وقتی که قرار [شد] عقل کنار برود، به جای آن چیزهای دیگر می آید؛ به جای آن خریّت و الاغیّت - همین مصدریت جعلی - الاغیّت و گاویّت و هر چیز دیگری بخواهید بگویید، آن در این مسئله می آید.

نه! تمام اینها همه غلط است، همه اینها خلاف است. مطالب را بزرگان گفته‌اند و راه را تعیین کرده‌اند. حالا بنده عمل نمی کنم دیگر خودم می دانم، خودم می دانم و باید تکلیف خودم را [روشن کنم] و از این طریق هم [نمی شود]. راه از اول روشن بوده [است و] مسیر روشن بوده [است] و ابهامی در آن نبوده [است].

نمونه‌ای از کنار گذاشتن عقل

رسول خدا آمد و خودش گفت که من بر حق هستم یا نه؟ «الست اولی بکم من انفسکم، قالوا بلی»^۱ از اوّل آمد اقرار گرفت، خودش را نشان داد، گفت: آیا کلام من بر کلام شما ترجیح دارد یا ندارد؟ آیا ولایت من بر شما از ولایت خودتان اولی هست یا نیست؟ آیا حجّیت کلام من بالاتر از فهم و اراده و خواست شما هست یا نه؟

گفتند بله!

گفت: حالا که گفتید: بله پس این علی بر شما بعد از من ولی خواهد بود. مطلب تمام! یعنی هیچ شبهه‌ای در آن نیست، هیچ ابهامی در آن نگذاشت. رسول خدا به اندازه سر سوزنی نگذاشت در این قضیه ابهام [بماند]. همین که از دنیا رفت، آمدند [و] رفتند سقیفه بنی ساعده [را] تشکیل دادند! آقا عقل داری، تو که گاو که نیستی! عجب! [هنوز] دو ماه [بیشتر] از این قضیه نگذشته [است!] همین دیروز بود! تو هم جلوی چشمت بود، [تو] پنج متری پیغمبر بودی، این حرف‌ها را هم اوّل تو شنیدی! خب کجاست؟! این «الست اولی بکم من انفسکم» پس کجا رفت؟!

[می‌گوید:] اینها دارند [به] سقیفه می‌روند، برویم ببینیم چه چیزی است؟ زهرمار و چه چیزی است. عجب! [اگر] الآن همین پیغمبر که جنازه او افتاده است یک دقیقه بلند شود و بایستد و یقعات را بگیرد و [بگوید:] کجا داری می‌روی؟! کجا داری می‌روی؟! تو دو ماه پیش [در غدیر]، بودی یا نبودى؟! همین دیروز - چرا دو ماه پیش - همین دیروز! دیروز که در مسجد مدینه آمدم [و] دستم را ابوالفضل و علی گرفتند و فضل بن عباس و علی آمدند [و] برای شما صحبت کردم. [مگر همین] دیروز نگفتم که «انی تارکم فیکم الثقلین»^۲؟! چرا حالا دو ماه پیش [را] بگوییم.

این معنای [عقل] است. در اینجا است که عقل به عنوان یک حجت باطن همراه با انسان مطلب را تمام می‌کند. جای شک و شبهه نمی‌گذارد؛ دو دو تا چهار تا! رسول خدا حجت است از ناحیه خدا؛ او علی را گذاشته است پس بنابراین علی مقدم است ولو اینکه تمام دنیا در این طرف بایستد. دو دو تا چهار تا تمام شد و رفت. دیگر سقیفه برای چه بروم؟! چون حالا ابوبکر آنجا ایستاده است، من برای چه بروم؟ چون این رفته [است]! مگر او پیغمبر است و مگر کلام این حجت است؟!

الآن افراد و رفقای که در اینجا هستند [اگر بر فرض] دل آنها بخواهد [که] امشب نماز عشا را پشت به قبله بخوانند. دلشان بخواهد، حالا دنگشان گرفته! [بگویند] این همه رو به قبله خواندیم حالا یک دفعه هم

^۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون این روایات و مفاد آن رجوع شود به /مقام شناسی، ج ۷، ص ۲۷۵.

^۲ جهت اطلاع بیشتر پیرامون این داستان رجوع شود به /مقام شناسی، ج ۱۳، ص ۱۲۳.

می‌خواهیم پشت به قبله بخوانیم! حالا بنده که وارد می‌شوم [و] می‌بینم [که] همه پشت به قبله هستند، من هم باید بروم [و] پشت سر [اینها] بایستم؟! لعل اینکه اینها اشتباه می‌کنند [مثلا] قبله را اشتباه به آنها گفته‌اند - نمی‌خواهم بگویم عمد بوده، اشتباه بوده - من که می‌دانم چرا؟! من که الآن تشخیص می‌دهم که قبله به این طرف است، من چرا بایستم وقتی میبینم [اشتباه است]؟! [می‌گویند:] آقا آقا نگاه کن صد تا از رفقا و اینها رفتند، خب مگر می‌شود؟! خب بله، بله آقا! صد تا از رفقا اشتباه می‌کنند! دویست تا از آنها هم اشتباه می‌کنند، صد هزار تا از آنها هم اشتباه می‌کنند!

اختلافات بعد از فوت علامه طهرانی و دلیل آن

بعد از فوت مرحوم آقا ایرادی که به بنده گرفته بودند این است که تمام برادران و خواهران و والدۀ ایشان همه مخالف ایشان هستند، پس ایشان بر باطل است و حق با آنها است! به به به!! ما این را از پدرمان یاد گرفتیم؟! ببینید مطلب چیست؟ از دایرة تعقل مطلب خارج می‌شود!

چون برادران و خواهران مخالف هستند پس حق با آنها است!! آیا عقل این را می‌گوید؟! [آیا] عقل می‌گوید که در یک جریان، در یک قضیه، معیار کثرت افرادی است که قائل به یک مسئله هستند! خب حالا اگر در این قضیه ما یر به یر^۱ بودیم، چه می‌فرمودید؟ چهار تا اینجا [و] چهار تا آنجا [بودند]! این چه می‌شود؟ قضیه مشکوکه می‌شود! حالا اگر ما پنج تا بودیم پس دیگر ما بُردیم. مگر حق کشیمنی^۲ باسکول است که روی آن بایستیم ببینیم این سنگین است [و] آن [سبک]؟! این حرف‌ها نیست! حتی این را خدمت شما بگویم [که] من هم حتی اگر به آن طرف می‌رفتم، باز هم بر باطل بود! حتی [اگر] من هم می‌رفتم! من هم یکی مثل بقیّه چه فرق می‌کنم؟ مگر حق منوط به من است! مگر حق در جایی است که من باشم؟! مگر حق حجّیتش منوط به این است که من اجازه بدهم؟ نه!

من یک بشری مثل سایر بشرها هستم [که] اشتباه می‌کنم [همان طور که] کار درست هم انجام می‌دهم. این طور نیست که همه کارهای من اشتباه باشد! نخیر! این طور هم نیست که همه کارهای من هم درست باشد! آن هم نخیر! آن کسی که همه کارهای او درست است، الآن فقط یک نفر است؛ فقط یک نفر در دنیا است. بقیّه، همه‌مان اشتباه می‌کنیم، کار درست هم می‌کنیم خدا هم إن شاء الله از ما می‌گذرد [البته] اگر عناد نداشته باشیم و غرض نداشته باشیم. مسئله این نیست!

در همدان و جاهای دیگر رفتند [و] گفتند: علت اینکه ایشان بر باطل است، این است که والدۀ اش آمده چه کار می‌کند از ایشان تبعیت نمی‌کند از کسان دیگر تبعیت می‌کند و این دلالت بر بطلان است!

^۱ کنایه از مساوی بودن

^۲ وزن کردنی

گفتم که: والده که دارد از من تقلید می‌کند! این چه برداشتی است؟! بعد من رفتم به والده گفتم - این چیزی را که خدمت شما می‌گویم، [چون] از طرف ایشان مجاز بر گفتن هستم، دارم می‌گویم - که از طرف شما رفتند نقل کردند که شما ما را باطل و افراد دیگر را بر حق می‌دانید، آیا صحیح است یا صحیح نیست؟ ایشان گفتند:

از قول من برو بگو - عین عبارت [ایشان است] هر کس هم می‌خواهد نقل کند برود نقل کند، الان هم گوینده حی و حاضر است فعلاً - که من نه فلانی را تأیید می‌کنم [و] نه فلانی را تأیید می‌کنم و نه شخص ثالثی را. تمام!

گفتم: خدا عمرتان دهد، من این را از شما می‌خواهم [که] شما هم بروید [این مطلب را] جلوی همه بگویید.

گفتند: «من آن را نمی‌گویم.»

گفتم: بسیار خوب!

ولی این مقدار را رفتم [پرسیدم]! این همانی بود که [می‌گفتند دلیل بطلان است]! مگر قرار بر این نیست که هر کسی چون حالا در جایی مسئله [و] این قضیه مطرح شده [بر باطل باشد]! خب وقتی که خود شخص دارد می‌آید این حرف را می‌زند [دیگر مطلبی باقی نمی‌ماند].

حالا نه ... حالا برویم سراغ یک مسئله دیگر [زیرا] این دیگر نشد! دیگر این نشد حالا می‌رویم یک چیز دیگر پیدا کنیم!

جایگاه علم و عقلانیت در مکتب اولیای الهی

شیطان دائماً دنبال این است که [انسان] بیاید آن مسیر مستقیم را رها کند، دائم به جای آن دنبال بهانه، دنبال یک چیز مشتبه [می‌گردد]. - بحث متشابهی که داشتیم [برای] چه بود؟! همه برای اینها است! -

بزرگان آمدند تا این چیزی که در اینجا هست، این [عقل] را بردارند رشد بدهند، این را بالا بیاورند. هر چه عقل، آن را به عنوان حجت می‌پسندد باید آن را گرفت. باید به آن عمل کرد. پس بنابراین مسیر و مکتب بزرگان براساس حجت عقل است و آن برای انسان [حجت است].

این کسانی که می‌آیند و می‌گویند: آقا عقل را کنار بگذار، احساس را [پذیر]، نور خودش می‌آید [و] انسان بایستی که ببیند هر جا حالش آنجا [بهتر است همانجا برود]، تمام این حرف‌ها همه بر خلاف مسیر بزرگان و بر خلاف مسیر شرع و بر خلاف مسیر عقل است. انسان باید از عقل تبعیت کند و باید از علم تبعیت کند. مسئله این است. علم هر جا بود انسان باید دنبالش برود، فرق نمی‌کند و حد و مرز ندارد.

علم، اساس مکتب اهل بیت

مطلب دیگر اینکه دأب و دیدن مکتب عرفان که همان مکتب اهل بیت است، بر علم است. اساس مکتب بر علم است و این، فارق بین این مکتب و بین سایر مکاتب است. در سایر مکاتب معیار بر ظنّ و تخمین و حدس و گمان است و مطالبی که در سایر جاها مطرح می شود، اینها براساس حجت شرعی و براساس ملاکات علمیه نیست، براساس ظنّ و خیال و تصور و وهم و بینیم و از این حرفها است!

من یک دفعه یادم است در یک جا نشسته بودم دیدم دو نفر دارند با هم صحبت می کنند [و] صدای آنها می آمد. آنها نمی دانستند که من دارم می شنوم، آن قسمت [دیگر] بودم.

یکی [از آنها] به یکی [دیگر] می گفت که: چرا تو از فلان شخص [حرف] گوش می دهی؟! گفت: من نمی دانم.

گفت: حالا تو بیا إن شاء الله می دانی.

تو بیا إن شاء الله می دانی، إن شاء الله بعد می فهمی! [شاید] که إن شاء الله بعد نفهمیدی! خب این چه شد؟! آیا این حجت است؟! این [فرد] می گوید: من الآن باید بفهمم [که] آیا این کاری که می کنم صحیح است یا نه؟ شاید تو به من دروغ گفتی؟!!

وانگهی، من به تو می گویم: حالا تو بیا إن شاء الله بعد می فهمی! مگر قرار بر این نیست! آن چیزی که تو داری به من می گویی، حالا من آن را به تو می گویم! تو [این شخص را] ول کن و - فرض کنید - برو دنبال مشهدی حسن! بعد از چند سال می فهمی که حالا کار تو درست بوده [است یا نه]! حالا [شاید] بعد از چند سال فهمیدیم [که] اشتباه بوده است! شما بیا مطالب را [بپذیر،] بعد می فهمی!

همین مکاتب درویشی و امثال آن اینها چه می گویند؟ آیا اینها بر مبنا و حجت شرعی هستند یا نه؟! [می گویند:] شما بیا؛ حالا بعد قضیه برای روشن می شود، شما بیا قضیه برای منکشف می شود؛ شما بیا بعد مثلا مطلب به این کیفیت خواهد بود. پایه و اساس رصین و متین و متقن و محکمی بر اینها نیست. حجت شرعی و عقلیه بر رفتار و اطوار آنها نیست. آن مکتبی که تمام اساس اش و پایه برنامه اش و حرکتش و حیاتش براساس حجت است، آن مکتب، مکتب چیست؟ مکتب اهل بیت است؛ و آن مکتب فقط در سایه علم برای انسان حاصل می شود، نه در سایه احساس، نه در سایه عشق، نه در سایه هوی، نه در سایه میل و عالم هیپروت و این حرفها!

علم به عنوان حجت شرعی

کاری را که انسان انجام می دهد باید دو دوتا چهار تا، محکم باشد و باید دلیل شرعی داشته باشد و هر کسی غیر از این می گوید، مزخرف گفته است، مزخرف مزخرف!

«العلم نور يقذفه الله في قلب من يشاء»^۱ علم یعنی واقع و نورانیت، به عنوان حجت شرعی باشد. «العلم نور يقذفه الله في قلب من يشاء» یعنی خدا حجت شرعی را در قلب شما قرار می‌دهد نه اینکه علاقه و میل به [آن را].

تمام اینها مزخرفات است که می‌گویند که: آقا نیاز نیست درس بخوانی! آقا نیاز نیست تحصیل کنی! آقا در این راه بیا خدا خودش قرار می‌دهد، تمام اینها مزخرف است. تمام اینها خرافات است. تمام اینها برای تسلط شیطان است [که] این حرف‌ها را به من و شما می‌زنند. فقط تنها چیزی که جلوی شیطان را می‌گیرد حجت شرعی است. آن جلوی شیطان را می‌تواند سد کند و راه را ببندند و نگذارد [که] جلو بیاید.

و آن چیزی که موجب حجت شرعی است، عقل و علم به نقل [است]! علم، نه ظن؛ نه ظواهر و ظن و اینها! انسان علم داشته باشد به اینکه این مسیر او حجت دارد و فردا در روز قیامت اگر خدا گفت چرا این کار را کردی؟ صاف سینه‌اش را ستبر کند [و] بگوید به این دلیل، این طوری! نه اینکه خیال کردم و خواب دیدم و این طور؛ اینها [را] خدا می‌گوید: به کت ما نمی‌رود، این را برای عمه و خاله خود برو بگو. آن چیزی را که می‌خواهی روز قیامت بیاوری و جلوی من قرار بدهی و بگویی که من راهم را این طور قرار دادم، صاف باید دو دو تا چهار تا باشد، هستی یا نیستی؟! قضیه این است!

علت تاکید اولیای الهی به علم آموزی

اینکه مرحوم پدر ما، بزرگان، اولیا همه می‌گفتند: درس بخوانید، برای این بود که امروز سر ما کلاه نرود! [و اگر] با ظواهر و بارش‌های بلند و عمامه‌های بزرگ بیایند و یک اظهار نظری بکنند، ما خودمان را گم نکنیم! با دو تا خواب و مکاشفه بیایند [و بخواهند] راه ما را عوض کنند، دست و پای خودمان نلرزد!

حکایتی از انحراف در مکتب علامه طهرانی

در زمان بعد از مرحوم آقا، افرادی بودند [که] آن‌چنان شیطان آمده بود بر آنها مسلط شده بود و آن‌چنان مکاشفه‌هایی کردند که اگر نبود این که در دست ما حجت شرعی بود، ما هم در همان دام افتاده بودیم و هلاک شده بودیم. برای خود من از طرف آقا پیغام می‌آوردند [و] می‌دیدم [که] عجیب است، مطلبی را که هیچ کس خبر ندارد این آمده است [و] دارد خبر می‌دهد، پس راست می‌گوید! [می‌گفتند:] به فلانی بگوئید این کار را بکند. گفتم: عجب!

بعد دو سه تا قضیه که نقل کردند، متوجه شدم کجای آن [ایراد دارد]!

[به] آن شخصی که حکم واسط را [داشت] گفتم: [بگو] بروید از آقا این دفعه این سؤال را بکنید - یک

^۱ مصباح الشریعة، الباب السادس فی الفتیا، ص ۱۶.

سؤالی که آنجا دیگر شیطان نمی تواند بیاید - بگویید راجع به این قضیه چه کنم؟!

رفت سؤال کرد، گفت: ایشان سکوت کردند!

گفتم: پس خودتی! حالا که این طور است برو به آن آقا - به همانی که دیدی - بگو که پس خودتی.

قضیه تمام شد!

بعد، مکاشفه بعد چه شد؟! [گفت بود:] دیگر دنبال این آقا نرو!

گفتم: ها! خوب به آن جای او خورد! مثل اینکه این خیلی عالی بود، حال او جا آمد! برای چی؟! [برای

اینکه] ما راه را بستیم!

نهی بزرگان از پرداختن به مکاشفات و خوابها

اینکه مرحوم آقا این قدر در کتابهای خود و صحبت‌های خود می گفتند که مکاشفات و اینها می آید و

رهزن است [بی دلیل نبوده است]. [شیطان] می آید، می آید جلو [و] هشت تا را درست می گوید، برای چه؟

برای آن دو تای آخر. این کسانی که همه گول خوردند، برای چه بود؟! نه اینکه از اوّل دروغ بگوید. [مثلاً]

الان [که شب است را] شما مکاشفه کنید [که] روز است. خب معلوم است [که] دروغ است؛! خب [معلوم

است] شب است. ولی می آید برای شما مکاشفه [یا] خواب و این حرفها [که] در خانه فلان قضیه اتفاق

افتاده [است]. [عجب! فردا می بینی [که] درست است! عجب! درست است دیگر! درست هم هست!

[یا مثلاً] فلان قضیه هفته دیگر اتفاق خواهد افتاد، می روی می بینی درست شد [و] هفته دیگر اتفاق

افتاد! هفته دیگر این [قضیه و] این و این [اتفاق خواهد افتاد] اینها همه درست و درست و درست [درمی آید]!

یک ماه که قشنگ حرفها را خوب زد، مطالب همه درست بود، تمام قضایا همه بر طبق واقع بود، آن وقت

بعد از یک ماه [می گوید:] حالا برو فلان کار را بکن! اینجا [ضربه را] می زند! حالا یک ماه ساخته [است]،

پرداخته [است] [و] نفس با این وضعیت خو کرده است. اینجا خطر است! نفس برگشته، از آن حریت، رقّه

شده^۱ [و] طناب بر گردن او افتاده [است]! حالا که طناب افتاده، شما برّه را هر جا بخواهی می کشانی اش! حالا

دیگر راحت است! ولی قبل از یک ماه اگر می گفت: برو فلان کار را بکن زیر بار نمی رفت. می گفت: آقا این

حرف خلاف شرع است! کجا من بروم فلان کار را بکنم! چرا بروم یک همچنین عملی انجام دهم؟! ولی الآن

می بیند راحت می تواند [این کار را بکند]! چرا؟ چون یک ماه او را پخت. اخبار همه درست [در آمد] [و]

واقعیات همه صحیح [بود و] نفس با آن قضایا و با آن جریانات خود را تطبیق می دهد و در تحت انقیاد و

اطاعت این واسطه قرار می گیرد! لذا مغز او دیگر از کار می افتد! عقل او از دیگر کار می افتد!

^۱ برده شده است.

[مثلا شخصی] طلبه است، درس خوانده [است]، به او می‌گویند دو دو تا، می‌گوید هشت تا! عجب! چرا؟! [چون] مغز [او] از کار افتاده [است].

می‌گویم: آقا دو دو تا؟

می‌گوید: هفت تا!

ای داد! حال بیا درستش کن! این چیزی را که عرض می‌کنم با شما شوخی نمی‌کنم! طلبه‌ای که الان دارد فلسفه درس می‌دهد این حرف‌ها را دارد می‌زند. طلبه‌ای که بیست سال است در حوزه دارد درس می‌دهد دارد این مطالب را می‌گوید! این به خاطر چیست؟ مغز از کار افتاده [است] و [عقل از کار افتاده] [است]. این درس‌هایی که می‌دهد همه براساس طوطی‌واری است. آن چیزی که راه را نشان می‌دهد آن را از دست داده [است]. آن جهت نفسانی که در حریت و آزادی باید حرکت کند، آن تبدیل به رق و بنده شده است. این را باید چه کار کرد؟! این به خاطر چیست؟! به خاطر اینکه از اوّل ملاک را حجت شرعی در نظر نیاورد. [و به دنبال] ولش کن و دلخوش کردن و اینها [بود]

دارد [در مجالس دیگر] صحبت می‌کند. می‌گویم: بلند شو بیا [اینجا هم] صحبت کن. می‌گوید: بروم اجازه بگیرم بعد بیایم! به‌به! به‌به! گفتم: تو که طلبه [هستی] و بیست سال درس خواندی باید اجازه‌گیری، پس بقیه بدبخت‌ها چه کنند؟! بقیه چه باید بکنند؟ پس آن درس را تا حالا برای چه خواندی؟! پس این کتاب‌ها را برای چه خواندی؟! برای چه خواندی!؟

تحصیل مقدمه رسیدن به نورانیت علم

پس بنابراین رفقا باید بدانند، ملاک برای سیر و سلوک در مکتب ولایت و مکتب عرفان و مکتب اهل بیت [در] این مکتب - مکتب آخوند ملاحسینقلی همدانی - براساس علم و تحصیل است. طلبه‌ای که تحصیل نکند، خدا هم علم را در قلب او قذف نمی‌کند، صد سال بشنید و به جای مطالعه [کار دیگری کند فایده ندارد]. البته مطالعه هر کسی بر حسب استعداد خودش است. ما نمی‌گوییم که مثلا [از] یک شخصی که استعدادش متوسط است، توقع اینکه استعداد بوعلی را داشته باشد [داریم]، نه! آن شخص هم به اندازه استعداد خودش انجام می‌دهد.

تاکید مرحوم حداد بر اتقان در تحصیل و کسب علم

در سه جلسه‌ای که من پیش مرحوم آقای حداد در سن هفده سالگی بودم، در تمام آن سه جلسه این عارف الهی - که یک سال هم درس طلبگی نخوانده - در همه آنها در هر سه جلسه به من می‌گفت: در درس خود اتقان کن! اتقان کن! اتقان کن!

خب اینها یک چیزی می‌فهمیدند که [اینطور] می‌گفتند. حالا [بعضی از افراد نسبت] به ما می‌گویند:

همین علم او حجاب اکبر شده [است]. گفتم: دست شما درد نکند اگر این است پس اشکال از آقای حداد است که به من گفتند: بلند شو برو در درسهایت [اتقان] بکن! [پس] چی؟! حالا علم نداشته باشم [و] عین تو الاغ بلند شوم به هر نعره و به هر علفی که جلوی من بگیرند، راه خود را بکشم [و] بروم؟! این خوب است؟! این خوب است!؟

تحصیل تنها راه رسیدن به علم

پس بنابراین ملاک در مسیر، رسیدن به علم است. آن کسی که می خواهد به علم برسد، راه آن راه تحصیل است. البته مربوط به [همه است] فرق نمی کند؛ طلبه [و] غیر طلبه در اینجا فرقی نمی کند، غیر طلبه هم باید براساس حجت شرعی حرکت کند. خیال نکنید این مسائل فقط به طلبه ها اختصاص [دارد]! نمی گویم غیر طلبه ها بیایند درس طلبگی بخوانند، هر کسی جای خودش. کاسب جای خودش، طلبه جای خود، عالم به جای خودش! ولی هر کسی در آن راهی که می رود، باید حجت شرعی داشته باشد! صحبت من این است.

طالب علوم دینی باید در آن فکر و در آن مرام براساس حجت شرعی عمل کند که رسیدن به علم است! و علم عبارت است از تحصیل، تحصیل همین علوم، تحصیل مقدمات، تحصیل متون و تحصیل فهم نسبت به روایات و نسبت به کلمات بزرگان. هرچه بیشتر شما و ما در این مسئله بکوشیم، خدا بیشتر علم خود را قذف می کند. اگر ما در این مسئله اهمال کنیم و بگوییم که نه! تحصیل را بگذارید کنار و برو بنشین و بگو و بخند و این طرف و آن طرف و بیا و برو و بعد هم خدا علم را عنایت می کند، این آرزو را به گور خواهیم برد، هیچ خبری نخواهد شد! تمام این حرف ها چرت و پرت است و مزخرف است و **(زُخْرَفُ الْقَوْلِ)**^۱ است.

لزوم مداومت بر تحصیل برای طلاب علون دینی

باید باید طلبه تمام وقت خود را به تحصیل بگذارند و تمام همت خود را برای رسیدن به کلام امام صادق علیه السلام به کار ببرد و فقط خدا را در این مسئله در نظر بگیرد و غیر خدا را از دریچه ذهن خود به دور بریزد که انگار در دنیا هیچ کسی وجود ندارد [و] فقط امام صادق است و دارد با امام صادق حرف می زند و او از [طلبه] سؤال خواهد کرد: خواندی یا نخواندی؟ درس امشب خود را مطالعه کردی یا نه؟! درس فردا را پیش مطالعه کردی یا نه؟! پیش مطالعه؟!؟

آن وقتی که ما درس میخواندیم، حالا هم که درس میخوانیم فرق نمی کند. - طلبه تا وقتی که از دنیا می رود [و] فوت می کند همیشه در حال درس [خواندن] است [و] تعطیلی ندارد، تعطیلی معنا ندارد [و] فقط [نوع آن فرق می کند. - آن موقعی که ما همین درس های حوزه را می خواندیم، من هر شب تا پیش مطالعه درس

^۱ سوره الأنعام (۶) آیه ۱۱۲.

فردا را نمی‌کردم، خوابم نمی‌برد! سادیسیم گرفته بودم اصلاً! خوابم نمی‌برد. یک شب یک درس را از ناچاری مطالعه نکردم، دو ساعت در رختخواب غلت می‌زدم، بالاخره بلند شدم [و] آن را پیش مطالعه کردم. نفهمیدم با گنجی چطور هم مطالعه کردیم! همین که فهمیدم پیش مطالعه آن [انجام] شده، دیگر راحت شدم دیگر گرفتم خوابیدم!

[امام صادق می‌پرسد] پیش مطالعه کردی؟! مطالعه کردی؟! مباحثه خود را خوب کردی؟! مطالعه خوب کردی؟! این کارها را انجام دادی یا نه؟!

کیفیت مطالعه اسفار توسط علامه طهرانی

مرحوم آقا که آمد و به اینجا رسید شما فکر می‌کنید کشکی بود؟! «العلم نور یقذفه الله» نه خیر آقا جان! اسفاری که پدر ما پیش علامه طباطبائی خواند، آن اسفار ایشان مطالعه اش شش ساعت طول می‌کشید در حالی که کسان دیگر آن اسفار را یک ربع مطالعه می‌کردند آن هم در رختخواب؛ حالا در [چه] وضعیتی دیگر نمی‌دانم! ایشان می‌گفتند: افراد در درس علامه طباطبائی می‌آمدند - بیچاره آن علامه طباطبائی - [به] درس اسفار ایشان می‌آمدند [ولی] مطالعه را یک ربع می‌کردند! در وقتی که پدر ما [شش ساعت مطالعه می‌کرد]. استعداد [ایشان] که کمتر نبود، حافظه اش که از آنها کمتر نبود اگر بیشتر نبود! اتفاقاً پدر ما ایشان در استعداد و حافظه مشاراً بالبنان بود! این آقا با این استعداد و با این [حافظه] شش ساعت مطالعه اسفارش طول می‌کشید! آن وقت همینطور می‌گویند: علامه طهرانی! علامه طهرانی! آقا اینها این کار را کردند!

مادر ما می‌گفت که من شب‌ها - من نمی‌گویم این کار را بکنیم، این کار صحیح نیست، خود من به این مسائل مبتلا شدم و تا الآن هم مبتلا هستم - برای پدرت قهوه درست می‌کردم و او یک لیوان قهوه می‌خورد که خوابش نبرد و درس‌ها را تقریر می‌کرد! البته من نمی‌گویم این کار درست است، نه! این [کار] پدر اعصاب و معده و همه چیزها را درمی‌آورد؛ ولی این طوری اینها در قم [و] در نجف درس خواندند. و چون به حقیقت علم رسیدند، آمدند به ما گفتند که باید درس بخوانید و باید چه کنید؟!

این کارها را کردند؛ امیرالمؤمنین هم آن علم را چه کار کرد؟! در قلب آنها انداخت! نشستند به جای مطالعه و تقریر، مثل شیخ‌های نجف دو کیلو قهوه هر روز صبح از خانه خود بیرون بریزند، گعده کنند و به این غیبت کنند، به آن غیبت کنند، به این بد بگویند به آن بد بگویند، فلان بکنند. دنبال کار خود بودند [و] دنبال وضع خود بودند. درد داشتند [و] دنبال درمان درد خود بودند. به خاطر این بوده [است].

تهذیب نفس شرط اساسی برای ادراک حقیقت روایات

مگر علم چیست؟ همین که شما کتاب را باز می‌کنید [و] یک روایت از امام صادق [می‌بینید این همان علم است]. من همین چند شب پیش به یک روایت برخورد کردم که تا به حال برخورد [نکرده بودم و] بدنم

شروع به لرزیدن کرد. این علم، آن **یَقْذِفُهُ اللَّهُ [فی قلب من یشاء]**، همین است! حتما باید سقف شکافته بشود [و] یک چیزی تو کله شما برود تا بگوئید **العلم یقذفه الله...**؟ نه آقا! همین است! همین چیزی که در کتاب کافی است، همین چیزی که در کتاب *محجة البیضاء* است، همین چیزی که در کتاب *تهذیب* است، همین چیزی که در کتاب *وسائل* است! همین چیزی که بزرگان آمدند [و] نقل کردند همین **علم یقذفه الله است**. منتها، منتها! کسی که دل خود را به خدا بسپارد دل خود را صاف کند، از این روایت آن چیزی را که مورد نظر حضرت است، می فهمد. کسی که دل او صاف نباشد همین روایت را می خواند [ولی با اینکه] یک روایت است، یک چیزی دیگر می فهمد! این معنای **«العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء»** است!

روایت امام صادق نور است. حالا یک شخصی آن روایت را می خواند [ولی] قلب او نور ندارد، نمی فهمد. دل را باید پاک کرد! اینجا است که این تهذیب دل به درد می خورد. نه اینکه انسان دست از مطالعه بردارد! [اگر] دست از مطالعه بردارد چیزی گیر او نمی آید.

ضرورت تحصیل علوم اهل بیت برای غیر طلاب

نه [تنها] نسبت به رفقای طلبه، [بلکه] نسبت به رفقای غیر طلبه هم [مطلب] همین طور [است]. مگر این روایات فقط برای طلبه ها است؟! خیلی از این روایات [و] کتاب ها ترجمه شده [است]، بروند بگیرند؛ الآن *اصول کافی* نمی دانم ترجمه شده [است] یا نشده [است]؟! بروند بگیرند روایتی که زیر آن ترجمه شده [است] خب این روایات را بخوانند. کتاب های مرحوم آقا را بروند بخوانند. آن مقدارش که مشکل است، خب رد شوند [و] آن مقدارش که قابل فهم است، آنها را مطالعه کنند. مطالب در سطوح مختلف نوشته شده [است]، در مراتب مختلف نوشته شده [است] این طور نیست که فقط برای یک طبقه خاصی باشد، همه باید به دنبال [علم] باشیم.

مرحوم آقا می گفتند: «در شب های سه شنبه کتاب *امام شناسی* را بردارید بیاورید [و] این را بخوانید.» الآن در مشهد و طهران دوستان ما این کار را دارند انجام می دهند. [این کتاب را] بیاورید [و] یک صفحه، دو صفحه بخوانید و بحث کنید، صحبت کنید، رفع اشکال کنید. چرا این حرف را می زدند؟! چرا نمی گفتند: **«العلم نور یقذفه الله»**؟! بروید بنشینید [و] فقط یاهو بکشید؛ لا اله الا الله، [یا] سبحانک یا لا اله الا انت [بگوئید] و خدا هم که این [علم] را در قلب شما قرار می دهد؟! نه! **(وَأَبْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ)** همین است! باید از راه آن رفت.

^۱ سوره المائده (۵)، آیه ۳۵

آن علم آمده بر قلب ولی خدا [و] بر نفس ولی خدا تجلی کرده [و] نفس ولی خدا به عنوان مرآت و آینه او را پذیرفته [است و] بعد آن آینه [نور] را دارد منعکس می کند [و] شما او را می بینید. این کتاب‌هایی که نوشته شده، انعکاس آن آینه است. این صحبت‌هایی که شده انعکاس همان آینه است. این از آنجا آمده، بعد کم‌کم انسان به واسطه ممارست، به واسطه عادت، به واسطه تمرین کم‌کم خود او دارای تهذیب می شود تا خود او به همان آینه تبدیل می شود. [آن وقت] دیگر مستقیماً بر قلب او این مسئله تجلی می کند و از آن به سایر افراد می رود.

پس بنابراین چه رفقای طلبه و چه رفقای غیر طلبه، همه باید در فهم مسائل و در فهم این گونه، [موارد] دارای علم باشند و دارای حجت شرعی باشند. که به هر مقدار که فهم مطالب بالاتر [مشکلات انسان بیشتر حل می شود]. [الآن بسیاری از دوستان هستند وقتی که می آیند با بنده صحبت می کنند، حل مشکل خود را - که درباره اش صحبت می کنند - در همین کتاب‌های مرحوم آقا می بینند. می گویند: آقا ما فلان جا را مطالعه کردیم [و] مشکل ما حل شد. [به] فلان مشکل برخورد کردیم، کتابی [را] که می خواندیم یک دفعه دیدیم جوابش داده شد!

لزوم تعمق و تحقیق در دروس

خدا راه‌های مختلفی برای این مسئله نسبت به این قضیه دارد [لکن] منوط به این [است] که انسان بین خود و بین خدا را پاک کند. سر خودش را و بی زحمت سر خدا را کلاه نگذارد! در نرود! این در رفتن درست نیست! یواشکی در برود! نه! بالأخره فردایی هم هست. قضیه فردایی هم هست. این طور نیست که همین طوری مسائل را انسان ندیده بگیرد و چشم و گوش بسته و اینها بیاید ترتیب اثر ندهد!

پس این مسئله را باید رفقا در نظر داشته باشند. مخصوصاً دوستان و رفقای طلبه - که هرچه بیشتر انسان به این علوم بپردازد، در درس‌ها مُجدتر باشد، مطالب را بیشتر در نظر بگیرد، تعمق و تحقیق در دروس بیشتر داشته باشد، به عمق مسئله بیشتر برسد، به فهم مطلب بیشتر برسد، هرچه بیشتر برسد، خدا هم برای او مطالب بیشتری کشف خواهد کرد! و این اثبات شده است! این واقعیت اثبات شده [است]! که چطور انسان در ارتباط [با روایات] وقتی که به روایات برخورد می کند، می بیند یک نفر یک طور استنباط می کند [ولی] دیگری اصلاً یک طور دیگر می فهمد! یک نفر یک جور دیگر دارد استنباط می کند! و دیگری یک چیز دیگر دارد می فهمد! فهم آن یک چیز دیگر است، [فهم] این یک چیز دیگر است! این اختلاف در فهمی که در سطح عرفا با غیر عرفا است، از کجا آمده [است]؟! یک شبه که به دست نیامده [است]! کم کم کم کم به دست آمده [است]، تا اینکه آن فهم، فهم الهی شده [است] و سایر افهام، افهام مادی و افهام کلیشه‌ای و افهام زیراکسی و فتوکپی است. این از آن فتوکپی کرده [و] او از این فتوکپی [کرده است] خود او دارای یک فهم و یک نورانیت

نشده است. پس [تا اینجا] یک مطلب!

نکته‌ای پیرامون کیفیت بیان مطالب در مجالس

مطلب دیگر اینکه از یک نقطه نظر این مجالس باید مجالسی باشد [که] مفید باشد و - صرف نظر از دیدن رفقا که عرض کردم خدمتتان - بهتر است که این مجالس مجلسی باشد که در این مجالس فهم افراد بالاتر برود [و] مدرکات، مدرکات بهتری شود و به طوری که وقتی افراد از مجلس خارج می‌شوند، احساس کنند چیزی بر آنها اضافه شده [است]. بر فهم آنها و بر وضعیت آنها اضافه شده [است]. خوب تا به حال هم این طور بوده [است] و إن شاء الله که روی این مسئله [دقت بشود].

تبعاً دوستان - آنهایی که برای رفقا صحبت می‌کنند - خدمت دوستان عرض شده [است] که وقت، وقت، و وقت خیلی طولانی نباشد [و] وقت کوتاهی باشد، ولی پر مطلب و مطالب مغزدار و تودار و مطالب حیاتی و کلیدی به اصطلاح امروزی [باشد] که در دو مرتبه [یعنی] برای همه افراد، چه رفقای طلبه و غیر طلبه، برای همه مفید باشد. فقط صرفاً مسائل مربوط به طلبگی نباشد. چون اصل مجلس برای بحث علمی بوده است، خوب مناسب است که یک بحث علمی هم برای دوستان و رفقای طلبه در سطوح مختلف مطرح شود. که حالا إن شاء الله اینها را خود رفقا با هم برنامه‌ریزی می‌کنند و نسبت به سطوح مختلف صحبت می‌شود و یک هفته هم برای تحقیق مجال داده می‌شود که در هفته بعد افراد آن یافته‌های خودشان را در اینجا مطرح کنند که این تبادل یافته‌ها و افهام، خودش موجب رشد و یادگیری باشد. ممکن است که یک مطلبی به نظر من برسد [و تا الان] به نظر شما نرسیده باشد و همین طور به عکس ممکن است مطلبی به نظر شما برسد [و] من یک دفعه احساس کنم [عجب] مطلب بدیعی است، مطلب بکری است [و] من با این سن به یک همچنین مسئله‌ای نرسیدم! و [درباره آن] فکر کنم.

همین یکی دو روز پیش بود - در همین بحث‌های امروز - من خدمت رفقا عرض کردم که با اینکه من این روایت را قبلاً خوانده بودم ولی اصلاً هیچ متوجه نشده بودم که چطور این روایت در اینجا اشاره به این قضیه دارد! امروز در مباحثه^۱ داشتیم که در روایت داریم امام علیه السلام می‌فرماید: صبی [یعنی] بچه! [مثلاً] بچه ده ساله [و یا] هفت ساله، وقتی که به مکه می‌رود، او حجة الاسلام را انجام داده [است]!^۲ عجیب [است] حجة الاسلام را انجام داده [است]! چطور انسان تصور می‌کند این [حجة الاسلام انجام داده باشد]، با اینکه

^۱ درس خارج فقه حج، جلسه ۲۵

^۲ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۳۵:

و روی أبان عن الحکم قال سمعتُ أباعبد الله عليه السلام يقولُ الصَّبِيُّ إِذَا حُجَّ بِهِ فَقَدْ قَضَى حَجَّةَ الْإِسْلَامِ حَتَّى يَكْبَرَ وَ الْعَبْدُ إِذَا حُجَّ بِهِ فَقَدْ قَضَى حَجَّةَ الْإِسْلَامِ حَتَّى يُعْتَقَ.

حَجَّةَ الاسلام [بعد از به تکلیف رسیدن باید باشد؟] حالا ان شاء الله ما این مطالب را - در آن بحث حجی که داریم - [به طور] مفصل، از جهت عمومی هم این مسائل را مطرح خواهیم کرد که نظر بزرگان و عرفا نسبت به این قضیه چیست و نظر سایر افرادی که حظّ و نصیبی ندارند [چیست؟] [افرادی که] همین طور مطالب را در اختیار مردم قرار می دهند و از دین یک دین ربّانی به مردم ارائه می دهند [مثل] مجسمه، نه دین واقعیت دار و حقیقت دار. این مطالب باید برای مردم گفته بشود.

حَجَّةَ الاسلام که یک حج واجب است، چطور امام علیه السلام می فرماید: یک بچه ده ساله اگر حج انجام بدهد، حجة الاسلام را انجام داده است؟! یعنی چه؟ یعنی اگر یک بچه ده ساله حج انجام بدهد و بعد فوت کند، در روز قیامت این را در صفّ افرادی که حج ابراهیم را انجام داده [اند] قرار می دهند. این معنا معنای روایت است!

حالا آقایان چه فتوا می دهند؟! [می گویند:] تمام این عبادات همه تکراری [تمرینی] است. عجب! یعنی عبادتی که بچه ده ساله می خواند، برای تمرین خوب است. [یعنی همان طور که] آدم صبح بلند می شود یک خرده خمیازه می کشد این طوری نرمش می کند! این [بچه] هم بلند شود تمرین کند که وقتی به سن بلوغ می رسد در **(وَلَا الضَّالِّينَ)** گیر نکند! در **(إِيَّاكَ نَعْبُدُ)** از آنجاش صدا در بیاد! در اینجا [گیر نکند]! این [بچه] تمرین بکند تا در همان ثانیه اول بلوغ! همان ثانیه! - بعد از مشاهدات [علائم بلوغ] - آنجا یک وقتی از نظر حکم شرعی گیر نکند! این عبادت، عبادت بچه می شود!

ولی امام صادق چه می گوید؟! می گوید: تمرین چیست؟! عادت چیست؟! آقا! این بیچاره رفته حج انجام داده است! واقعاً رفته [است] حج انجام داده [است]، آن نورانیت حج در دل او رفته [است]! کجا تمرین [حساب می شود]؟! نماز خوانده [است]! نماز! آن نماز را من در سن پنجاه و دو سالگی می خوانم، این هم در سن ده سالگی خوانده [است]؛ هر دو خوانده ایم. متها حالا [اگر] او نخواند دیگر [او را] کتک نمی زنند [ولی] من نخوانم، من را کتک می زنند! فرق این است! ولی هر دو نماز خوانده ایم.

الآن این آبی که در اینجا هست، بنده می خورم، - خب خیلی تشنه ام هم شده، یک ساعت و خرده ای دارم [صحبت می کنم] - این آب را دارم می خورم اگر یک بچه دو ساله ای هم باشد او هم آب می خورد؛ آیا الان دو تا آب بوده؟ چون بنده در این سن هستم [و] این آب را خوردم با این [آبی] که الان این [بچه] می خورد، فرقی می کند؟ نه! یکی است! آب یکی است! هم من می خورم رفع عطش می شود [و] هم این بچه سه ساله می خورد او هم می خورد رفع عطش می شود. کجای آن تمرین است؟! ببینید امام علیه السلام آمده در اینجا

دارد بیان می‌کند: «**قَضَى حَجَّةَ الْإِسْلَامِ**»^۱ بچۀ ده ساله وقتی حج انجام می‌دهد، حَجَّةَ الْإِسْلَامِ انجام داده است. منتها بزرگ که شد، چون تکلیف مجدد می‌آید، باید بر طبق تکلیف انجام بدهد. حالا کدام یک از نظرات این دو طیف موافق با نظر امام صادق است؟! نظر عرفا که می‌گویند همان حج واقعی را این [بچه] انجام داده [است] یا نظر آنهایی که می‌گویند این [حج] برای تمرین است؟! کدام یک از دو تا؟!

این است که وقتی انسان دل را صاف کند، کلام امام صادق که نور است و آن حقیقت امام صادق که در ضمن کلمات از آن آینه تجلی کرد، می‌آید چکار می‌کند؟! می‌آید در دل انسان قرار می‌گیرد. مسئله این است. و من دیدم عجب! اصلاً من از این روایت غفلت کرده بودم؛ ندیده بودم؛ یعنی [روایت را] دیده بودم [ولی] توجه نکرده بودم!

افراد می‌روند [و] مطالعه می‌کنند [و] می‌آیند و بعد این نظراتشان را برای همدیگر مطرح می‌کنند. این هم یک مسئله [دیگر درباره جلسات].

خلاصه علی‌کل حال مطلبی که نقل می‌شود مسئله علمی است؛ مطلبی که برای دفعۀ بعد گفته می‌شود و همین‌طور صحبتی که می‌شود، همه اینها ان‌شاءالله امیدواریم که همان‌طور که تا به حال بوده [است]، با یک تلاش بیشتر و با یک مطالعه بیشتر و با یک تحقیق بیشتر و با یک تنوع در مطالب دیگر [ارائه شود] به‌طوری‌که افراد وقتی که می‌آیند، احساس بکنند [که] این یک ساعتی که اینجا بودند، چیزی گیرشان آمده و به اصطلاح، این مسئله چیز مفیدی بوده [است]. این هم یک مسئله‌ای که خواستم عرض کنم!

حفظ وحدت رویه در بیان مسائل مکتب اولیای الهی

مطلب دیگری که ارتباطی با این مجلس ندارد ولیکن من از حضور رفقا در این مجلس استفاده کنم و این مسئله را هم خدمت رفقا بگویم. رفقای که این طرف و آن طرف برای تبلیغ و برای صحبت می‌روند، گرچه ممکن است که کیفیت تفکر و نحوه برداشت از مسائل طبعاً در هر کسی یک‌طور باشد و این یک چیزی است که قابل قبول است [که] علی‌کل حال هر کسی یک‌طور برداشت می‌کند. ولی صحبت در این است که وقتی که یک جریان، جریان واحدی است و یک مطالب و مبانی واحدی دارد ارائه می‌شود و مطرح می‌شود، همان مسائل در جاهای دیگر هم گفته شود، تا اینکه بر اثر اختلاف در تأویل، برای افراد ابهام و شک و شبهه‌ای پیش نیاید. چون مثلاً این طرف [و] آن طرف صحبت می‌شود [که] فلان شخص این‌طور صحبت می‌کند [و] فلان شخص خلاف آن را می‌گوید، حالا کدام یک از این دو تا درست است؟! این مسائل به یک نحوه باشد. مطالب هم که همه دوستان و رفقا همه اهل فضل و اهل علم [هستند] و به مسائل اطلاع دارند.

^۱ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۳۵:

هدایت و ارشاد به دست امام زمان

قضیه خود اصل هدایت و دستگیری و تربیت و تزکیه بر اساس مبنایی که ما داریم، این فقط بر عهده صاحب ولایت است، در این مسئله هیچ شکی نیست! نه بنده و نه غیر بنده هیچ کدام از مجموعه رفقا، دوستان و اینها، هیچ کدام از ما واسطه برای [این] مسئله نیستیم [و] آن قضیه دست صاحب ولایت است و او خودش دستگیری می کند و او خودش تربیت می کند و با آن نفس قدسی خودش همه افراد را حرکت می دهد. همه ما جنبه آلیت و جنبه وساطت در نقل داریم و جنبه وسیله برای بیان داریم؛ همین! از این بیشتر مطلب غیر از این نیست.

حقیقت مطلب فقط در یک جا است و افراد اذهان را باید فقط به آن سمت سوق بدهند و طرح کردن بعضی از مسائل و آوردن بعضی از تعبیرات و گفتن بعضی از چیزهایی که ذهن افراد را از توجه به مقام ولایت منعطف به جاهای دیگر بکند یا اینکه آن اتجاء را کمرنگ بکند شرعاً حرام است و بر خلاف مشی و مرام اصل مکتب است! فقط و فقط باید تمام هوش و حواس ما و صحبت ما و تعبیر ما و تبلیغ ما همه باید توجه دادن [به مقام ولایت] باشد، چطور اینکه رسم بزرگان بر این بوده [است] ما که جای خود را داریم! باید همه [صحبت‌ها] بر اتجاء به آن سمت باشد منتها باید به سمت حقیقت [ولایت] باشد نه به سمت ظاهر [آن! مانند] آن چیزی که امروزه هست! [مثل] ظهور ظاهری و دیدن و کشف و کشک و این مطالبی که در این حول و حوش ما و این طرف و آن طرف می گذرد و مردم را از این طرف به آن طرف [و] از این شهر به آن شهر [برای] دیدن می کشند! اینها چیزهایی است که برای عوام است.

افراد به همان حقیقت ولایت باید توجه بشوند، به آنجا باید توجه داده شوند و از آنجا بایستی استمداد بگیرند. اگر غیر از این عمل بشود، ما هم به ولایت خیانت کرده ایم و هم به افراد خیانت کرده ایم؛ زیرا آن استعداد و آمادگی که باید صرف در اینجا بشود، ما آن استعداد و آمادگی را قطع کردیم و او را می راندیم و از بین بردیم و به مطالب واهی سرگرم کردیم. پس این مسئله خیانت است، خیانت به مکتب هم است - و من دیگر صریح تر از این نمی توانم صحبت کنم! - این قضیه خیانت به مکتب است و خیانت به امام زمان است و خیانت به ولایت است و حساب و کتاب هر شخص با خود خدا هست!

دیگر ما بیش از این نمی توانیم روی این مسائل اصرار کنیم و آن چرا که به نظر حقیر و بنده می رسد، بنده آن مسئله را صریح می گویم و از هیچ کس هم در این قضیه [ابائی ندارم] خلاصه با کسی رودربایستی ندارم. من به رفقا عرض کردم ما در قضایایی که مربوط به مسئله ولایت است، شوخی نداریم و این مطلب هم اثبات شده [است] و رفقا در جریان هستند که مسئله ولایت قابل شوخی نیست و شوخی بردار هم نیست! رضای الهی و صداقت ما و صفای ما در این است که ما بفهمیم چه می کنیم و بیخود کاسه داغ تر از آش نباشیم

که [در این صورت] هم خود را از بین بردیم و هم باعث سد طریق دیگران شده‌ایم. و این هم یک مطلبی بود.

تاکید مولف بر عدم ارجاع افراد به ایشان

مطلب دیگری که خدمت رفقا از این نظر می‌خواستم عرض بکنم این است که، خب رفقا می‌دانند که مطالب همان مطالبی است - از نظر روشن شدن راه و مسیر- که مرحوم آقا و سایر بزرگان در کتب خودشان بیان کرده‌اند. دوستان اهل اطلاع هستند، اهل مطالعه هستند، کتاب‌ها را دیده‌اند، خودشان نسبت به مسائل اطلاع دارند و واقعیت برای افراد مشخص است. اینجا دکان و دستگاه نیست، عرض کردم اینجا هیئت نیست، اینجا افرادی که می‌آیند درد دارند، نه اینکه بخواهند اتلاف وقت کنند، نه اینکه بخواهند وقت گذرانی کنند! و افراد در اینجا همه کار دارند؛ یعنی در قم رفقا و دوستان هر کدامشان هزار و یک مشغله دارند! رفقای که این طرف [و] آن طرف می‌روند، بیخود مدام ارجاع ندهند، بگویند که برای آقا نامه بنویس یا برو [از ایشان] وقت بگیر یا فلان بکن! تمام اینها همه سد راه رفقا و ما می‌شود و باعث می‌شود که ما از کارمان بمانیم! یعنی فرض کنید که یک شخصی که می‌آید [و] مطلبی دارد، گرچه اول می‌گوید پنج دقیقه ما ملاقات داشته باشیم ولی یک ساعت وقت بنده را می‌گیرد و از این نظر من خیال می‌کنم [که] این خلاف شرع باشد؛ به خاطر اینکه همین وقتی - یک ساعت - را بنده باید به چیزهای دیگر بگذارم، آمدم به مطالبی [می‌گذرانم] که چندان ضرورتی هم ندارد! از این مشکلات همه دارند، خود بنده هم بیش از بقیه از این مسائل و از این مشکلات دارم و ما به خاطر این مطالب خدمت پدیمان نمی‌رسیدیم و وقت ایشان را هم نمی‌گرفتیم!

می‌گویند: آقا ما چه کار کنیم [که] حالمان این طور است؟

[ما] هر چه هست [را] دیگر گفتیم! مرحوم آقا می‌فرمودند [و] واقعاً می‌گفتند [و] این چیزی که ایشان می‌گفتند خدا شاهد است - بنده در اینجا می‌گویم - که ایشان نمی‌خواستند از سر خودشان باز کنند، آن چه را که تشخیص می‌دادند، می‌گفتند.

می‌گفتند :

آقا تو برو به این مطالب عمل بکن، اگر فتح باب نشد، آن وقت به سراغ ما بیا.

ما عمل نمی‌کنیم، خودمان را داریم گول می‌زنیم. رفقا شوخی ندارم! ما داریم خودمان را گول می‌زنیم! ما عمل نمی‌کنیم بعد مدام می‌گوییم آقا چرا آنجایش کج است [و] آنجایش راست است! نه! این طور نیست! مطالب بیان شده [است]. مرحوم آقا مطالب را بیان کردند و نیازی به صحبت و توضیحات ما نیست. اگر مشکلی در جایی باشد، خب ما هستیم؛ رفقای دیگر هستند. اینهایی که اهل اطلاع بر کتب و مبانی هستند، این مطالب را بیان می‌کنند.

رفقای که این طرف [و] آن طرف می‌روند و صحبت می‌کنند، مردم را [به ما] ارجاع ندهند، مردم را در

همان جا نگاه دارند. لازم نیست که بگویند که آقا نامه بنویس! لازم نیست که بگویند بلند شو برو وقت بگیر! لازم نیست [که] بگویند [برو به آقا] بگو مشکل را حل کن! بنده وقت ندارم! صاف دارم می گویم: اگر شخصی آمد و گفت فلانی گفته [که نزد شما برسیم]، [من] می گویم شما به خودشان مراجعه کنید. من گفتم که وقت ندارم! و این مطالب هم گفته می شود و اگر شخصی مشکل دارد ما هم این وسایل را در اختیار گذاشتیم. پس این سایت هایی که درست شده [است] برای چیست؟ برای همین است که مطالب و مشکلات گفته بشود [و] آن مقدار که به نظر برسد، آن مسائل مطرح می شود. این جلسات عنوان پس برای چیست؟!

به بنده نامه می دهند [که] آقا شما دارید ظلم می کنید، روز قیامت باید جواب خودت و پیغمبر را بدهی [که] به من وقت نمی دهی!

آقا جان ما داریم برای شما صحبت می کنیم، مگر غیر از این است؟! خب حالا بسیار خب، وقت دادیم [و] شما تشریف آوردید، چه می گوید؟! چه حرفی می زنید؟! مشکلاتتان را می گوید؟! خب برو همین مشکلات را با یک رفیق دیگر بگو [و] حل کن! مسئله داری، خب این همه رفیق هستند [و] این همه جای دیگر برای [رفع] این قضیه هست. نیاز نیست که حتما انسان بیاید و [با بنده] صحبت کند!

من الآن چهارده سال است دارم برای رفقا صحبت می کنم، مطالبی را که دارم می گویم و خیال می کنم قسمت مهم مطالبی را که - اگر نگویم صد در صد حداقل باید بگویم هشتاد درصد - برای حرکت و برای سیر و سلوک لازم است را در لابه لای صحبت هایم، گفته ام. بارها هم گفته ام.

رفقا می دانند در بسیاری از مطالب، مطالب تکراری است. این تکراری بودنش، همین طوری نیست [بلکه] روی بعضی از مسائل تأکید دارم که این مطالب را می گویم.

خب قضیه همین است؛ حتماً باید جمال افراد دیده شود تا اینکه مشکل حل بشود؟! کسی که به دنبال حق باشد [بدون دیدار هم به حق می رسد]. الآن ما دوستانی داریم که سال به سال من را نمی بینند [و] حال آنها از من و خیلی از افراد بهتر است. مشاهدات آنها بهتر است، معانی ای که بر [قلب آنها می رسد بهتر است]. سال به سال هم بنده را نمی بینند! مگر قضیه، قضیه دیدن من است؟! خدمتتان عرض کردم که مطلب مربوط به جای دیگر است! از آن طرف هم خب ما هستیم دیگر! ما در مجالس هستیم [و] می آییم صحبت می کنیم؛ هم در مجالس خانم ها صحبت می کنیم هم در مجالس آقایان حرف می زنیم. [در کنار] سایر رفقا هستیم دیگر [و] همه با هم در یک جا هستیم!

این نحوه صحبت کردن و تبلیغ کردن و مطلب را ارائه دادن صحیح نیست! باعث اتلاف وقت است و باعث از بین رفتن فرصت ها است و باعث می شود که افراد نتوانند روی پای خود بایستند؛ افراد همیشه خود [شان] را متکی بدانند؛ افراد همیشه خودشان را نیازمند و محتاج بدانند؛ افراد همیشه خود را مُتَدَلّی و

مستند به غیر بدانند و این صحیح نیست؛ این روش، روشِ خلاف و باطل است!

لزوم التّجاء به امام زمان علیه السلام

آن مرجع و ملجأیی که انسان باید خودش را به آنجا وصل کند، آن مرجع، مرجع ولایت است. ما نیاییم مثل سایر افراد تابع احساس بشویم و خفاء امام علیه السلام را در حکم نفی امام و عدم امام بدانیم! امام حیّ است و امام زنده است و امام با تک تک ما است. این [مطلب] را ما باید به افراد بقبولانیم! ما امام را داریم کنار می گذاریم [به افراد می گوئیم] برو پیش آقا! آقا چه کسی است؟! خود آقا هزار و یک [مسئله دارد] هشتش گرو هشتادش است! آقا کیست؟! آقا هم مثل تو، چه تفاوتی می کند؟! [به افراد می گویند:] آقا بلند شو برو [پیش] آقا! آقا برو عریضه بنویس، آقا برو نامه بنویس!

نه آقاجان! آقا برو این مطالب را عمل بکن، ان شاء الله [مشکل] حل می شود. اگر انجام ندادی و حل نشد، آن وقت خود خدا جور می کند، یک وسیله ای جور می کند. چرا ما می آییم آن نمود و ظهور ولایت را در نزد افراد کمرنگ می کنیم؟! اصلاً این بر خلاف مسیر است، این اصلاً خلاف عرفان است، خلاف مکتبی که پدر ما ساخت است. این قضیه خلاف است! واقعاً این قضیه خلاف است!

کیفیت دستگیری امام زمان از افراد

آن راهی را که خدا برای دستگیری می داند، آن راه را نه من می دانم و نه شما می دانید، هیچ کس نمی داند. خودش می داند که چگونه افراد دستگیری بشوند. با صحبت کردن من و [اینکه می گویند] برو پیش آقا، کسی دستگیری نمی شود. تجربه هم ثابت کرده [است] که دستگیری نمی شود. آن روش دستگیری روش نهانی است که در اختیار من و شما نیست؛ آن در اختیار صاحب ولایت است؛ خودش می داند [که] به چه نحوه ای و به چه قسمی [باشد]. افرادی که ما با آنها ملاقات می کنیم، آنهایی که از آن طریق [دستگیری] شدند همه موفق بودند [ولی] آنهایی که با حرف و تأکید و [گفتن اینکه:] یادت نرود و فردا از خواب بلند شدی برو قم و، اول کاری که می کنی [با آقا ملاقات کن]، از این راه آمدند، هیچ کدام [از] اینها موفق نبودند، هیچ کدام [از] اینها به نتیجه نرسیدند و هیچ کدام [از] آنها به مطلب نرسیدند! هم در دسر برای ما به وجود آوردند و خودشان [هم] ماندند. پس بنابراین رفقا باید بدانند که قضیه ارتباط و قضیه دستگیری نه مربوط به من است [و] نه مربوط به کسی دیگر [بلکه] این مربوط به جای دیگر است. آنچه را که ما وظیفه داریم، این است که آن مطالب را مطرح کنیم [و به افراد بگوئیم:] آقا! حق این است، عرفان این است، راه و رسم خدا این است! [اگر شخصی] می گوید آقا من چه کار کنم؟ [باید گفت:] امام هست، خودت می دانی و امام خودت! به من چه ارتباطی دارد؟! بلند شو به امامت بگو، بلند شو برو به او توجه کن آن وقت او خودش می داند. [انسان] دلش را که پاک بکند، آن صاحب ولایت می داند که چگونه او را راهنمایی کند [و] اصلاً شاید اینجا نیارود [و] بلند شود یک جای دیگر

ببرد! به من چه ارتباطی دارد؟! خود او می‌داند، چرا من بیایم تعیین تکلیف کنم؟! راه و تأکیدی را که مرحوم آقا به بنده توصیه کردند این نیست که خیلی‌ها دارند انجام می‌دهند! این نیست! [بلکه] این چیزی هست که من دارم عرض می‌کنم.

بله! بنده تکلیف دارم [و] رفقای ما هم تکلیف دارند که آنچه را که از بزرگان دیدند و دیدیم و آنچه را که شنیدند و شنیدیم و آنچه را که می‌دانند و می‌دانیم، آنها را به افراد ارائه بدهیم. والسلام و تمام! غیر از این هیچ چیزی نیست! بقیه‌اش دیگر بر عهده کیست؟ بر عهده خود آن افراد که به چه نحوه عمل کنند.

ما دل برای مکتب نسوزانیم که مکتب احتیاج به دلسوز ندارد؛ دلسوزش کس دیگری است! ما خود را باید مطیع بدانیم و به قول مرحوم آقا به یکی از رفقا که قدری چیز کرده بود گفتند:

که اگر می‌خواهی خودت باشی، این کار را نکن والا خودت هم طرد خواهی شد!

علی‌کل حال باید انسان [مراقب باشد]. ره چنان رو که رهروان رفتند!

امیدواریم که خداوند دست همه ما را بگیرد و در این چند روز از عمر ما آن نتایج غایی را مترتب کند. و همین‌طور تصور نکنیم که چیز (ساده) است...

البته همان‌طور که خدمت رفقا گفتیم، طرف افراط و تفریط در این مسئله غلط است! هم آنهایی که می‌گویند که صرفاً آمدن و رفتن - به عنوان یک امر اداری - [و] در این مجالس شرکت کردن خوب است، نخیر، این غلط است! مجلس، مجلسی است که باید مفید باشد [و] از نظر فهم باید بالا باشد، و هم آنهایی که می‌آیند [و می‌گویند:] که اصلاً نیازی به این مجالس نیست! برو آقا برو در خانهات بگیر و بنشین! نخیر آن هم غلط است. هر دوی اینها غلط است!

سکونت و حضور قلب لازمه حضور در جلسات

باید انسان بیاید در مجالس و شرکت کند، منتها آمدن در این مجالس شرط دارد؛ احتیاج به حضور قلب دارد، احتیاج به سکونت دارد، احتیاج به برنامه‌ریزی دارد. مجلس شب سه‌شنبه آن هم مثل عصر جمعه می‌ماند که انسان باید برنامه‌ریزی کند و باید بداند که علی‌کل حال این‌طور نباشد که فقط و فقط پرداختن به یک جهت، انسان را از جهت دیگر مانع بشود. باید این مسئله برای انسان مورد توجه قرار بگیرد [که] چنانچه انسان از حضور در مجلس، از این محافل و اینها استفاده کند، چه بسا ممکن است که آثارش از ساعت‌ها مطالعه در خلوت بیشتر باشد.

علی‌کل حال امیدواریم که إن شاء الله همه ما بتوانیم استفاده بیشتر کنیم. و این مطالبی [را] هم که خدمت رفقا عرض کردم فقط - خب رفقا می‌دانند، خیلی از اینها را هم [قبلاً] گفتیم و اینها مطالب تکراری است! - ولیکن خب از باب این [است] که این مسائل را از شخصی شنیده باشند که آن شخص ارتباط نزدیک با بزرگان

داشته [است]، فقط از همین باب و الأ در بین رفقا کسانی بودند که خیلی مرحوم آقا را هم دیدند و از مطالب ایشان اطلاع دارند، متنها از این جهت که بالاخره فردی که بیشتر با ایشان بوده [است] و با افکار ایشان و صحبت‌های ایشان بیشتر آشنا بوده [است] و می‌تواند مطالب را منتقل کند و قلوب مستعده و نفوس مستعده اینها را بگیرند و به آن [مطالب] عمل کنند! از این نظر خب مضایقه‌ای نیست.

إن شاء الله که خداوند همه ما را توفیق بدهد و همه ما را در این صراط موفّق کند و هدف ما را فقط معرفت خودش قرار دهد و نیت ما را انقیاد و اطاعت فقط صاحب ولایت قرار دهد و در دل و هوای ما جز هوای خود چیز دیگری را قرار ندهد.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.